چشم ودیعهٴ من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتهیهٴ نفسیّه از اصغاء کلمهٴ جامعه بازمدار قلب خزینهٴ من است لآلی مکنونهٴ آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستورهٴ محفوظه محروم منما...

بی‌طلب عنایت فرمودم و بی‌سؤال اجابت فرمودم و بی‌استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم...

چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطّرهٴ ملوّنهٴ مقدّسهٴ عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجبات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبرودهٴ محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکمن قدس ولایتم درآئید...